

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا ونبينا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِي مَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ يَنْهَاهُ عَنْهُ؛ امام صادق عليه السّلام در حديث شريف «عنوان» به اين جمله مي رسند كه: عبد، در مقام عبوديت بايد تمام اعمال و كردار خود را با آنچه كه خدای متعال امر مي كند و از آنچه كه خدای متعال نهي مي كند صددرصد منطبق كند.

در جلسات اخير كه از اين قضيه صحبت به ميان آمد و تا حدودي راجع به قسمت اول اين كلام توضيحاتي داده شد، براي بسياري از دوستان سؤالاتي پيش آمد كه بسياري از آنها به طور مشافهه و حضوري و بسياري هم با نامه اين مطلب را متذكر شدند كه چرا ما آثاري بر اعمال و رفتار خود در درون خود مشاهده نمي كنيم؟ و مگر نه اينست كه طبق مطالب گذشته بايد هر عملي يك اثر نفساني در وجود انسان باقي بگذارد؟ پس چطور اين آثار در بسياري از موارد مشاهده نمي شود؟

پيش از آنكه البته به طور اجمال به آثار اعمال در نفس و بر كيفيت ترقي نفس پردازيم؛ چون از اين مطلب در آینده صحبت به ميان خواهد آمد و راجع به بسياري از اعمال و كرداري كه يك عبد و يك سالك در مقام عبوديت و سلوك بايد به آن پردازد در حدود ظرفيت و وسعت اطلاع، مطالبی به عرض رفقا و دوستان می رسد.

اما به طور اجمال، امروز يك قدری راجع به اين مسئله صحبت می شود و با توجه به عدم تناسب حالی كه داشتم و حتی احتمال می دادم به واسطه خستگی و بعضی از مسائل نتوانم در اين

مجلس شرکت کنم، ولی علی‌کل حال خداوند تا اینجا توفیق داد از این به بعد هم با خداست که تا کجا بتوانیم بکشیم. این مطلب مورد اتفاق همه بزرگان و اساتید فن در سیر و سلوک بوده و هست که بدون شک و شبهه اعمالی را که انسان در مقام عبودیت به آن می‌پردازد قطعاً یک اثر نفسانی بر روح و بر ضمیر او به جای خواهد گذارد. چه خود انسان نسبت به این مطلب اطلاع داشته باشد یا نداشته باشد. افراد به واسطه اختلافاتی که در وجود خودشان و در شاکله خودشان دارند دارای دو مرتبه متفاوت هستند و بین این دو مرتبه، مراتبی هم وجود دارد. همان‌طوری که از نقطه نظر ظاهر دو فرد یک جور و یک قسم نمی‌توانند باشند و اختلافات ظاهری بین افراد در همه اقشار مختلف وجود دارد، در خصوصیات باطنی و نحوه اتصال نفس به برزخ و مثال و ملکوت هم این اختلافات وجود دارد. افراد از نقطه نظر ظاهری دارای اشکال مختلف هستند؛ دو نفر یک قسم نیستند. البته ممکن است بسیار شبیه باشند و حتی تشخیص بین آنها مشکل باشد، ولی دقیقاً یک جور نخواهند بود. استعدادات افراد دارای مراتب مختلف است، روحیات هر کس

با دیگری تفاوت دارد، بین دو تا برادر از همه جهات، از نقطه نظر ظاهر و مسائل باطنی، یک گونی و یکسانی وجود ندارد، حتی اگر از نقطه نظر ظاهر همانند باشند، اما از نقطه نظر باطن و مسائل نفسانی متفاوت هستند. بین پدر و پسر مشابهاتی وجود دارد ولی بالاخره اختلافاتی هم ممکن است باشد. یکی عقلش بیشتر است، یکی استعدادش بیشتر است، یکی حافظه‌اش بیشتر است، یکی از نقطه نظر اخلاق و رفتار دارای خصوصیتی است که در دیگری نیست، علی‌کل حال این یک مسئله مشاهد و بدیهی و متعارف است، دو نفر یک جور نیستند. این از نقطه نظر خصوصیات ملکی و یک قدری خصوصیات غیر ملکی و ملکوتی است.

همین‌طور از نقطه نظر کیفیت ادراک عالم مثال و عالم برزخ، افراد یک قسم نیستند، دو نفر یک جور نیستند. شما می‌بینید، چه‌بسا در بین خود این مطلب را بارها شنیدید که بعضی‌ها زیاد خواب می‌بینند، بعضی‌ها کم خواب می‌بینند، بعضی‌ها یک حدس‌های غیر متعارفی دارند؛ مثلاً دیده شده است یک حرفی زده می‌شود، بعد، فردا اتفاق می‌افتد! حالا آن شخص هم که آن حدس را زده، اصلاً خودش متوجه نبوده است. بعضی‌ها نه، یک همچین مطلبی را ندارند. چرا این مطلب وجود دارد؟ چرا بعضی‌ها زیاد خواب می‌بینند؟ چرا بعضی‌ها کم خواب می‌بینند؟ چرا بعضی‌ها دارای این حدس هستند؟ اینها اختلافات اتصال نفس انسان با مثال و با ملکوت است. نوعاً این مطلب در اطفال بیشتر به چشم می‌خورد تا در بزرگان. انسان هر مقدار که بزرگ می‌شود آن کیفیت اتصال با مثال و با ملکوتش کم می‌شود، مگر اینکه در یک موقعیتی قرار داشته باشد که این اتصال را مستحکم‌تر کند. بسیاری از بچه‌ها هستند قبل از اینکه قضیه‌ای بخواهد اتفاق بیفتد آنها در خواب می‌بینند، یا قبلاً حدس می‌زنند. خیلی اتفاق افتاده، بنده هم خودم نسبت به این مسئله تجربه خیلی زیادی دارم؛ از دوستان، رفقا، بچه‌هایشان، غریبه‌ها، خیلی از مسائلی را که اتفاق می‌افتد اینها قبلاً در خواب می‌دیدند یا همین‌طور مطرح می‌کردند و درست هم بوده است.

در یک مورد بنده خودم در یک جایی بودم آن زمان که سونوگرافی و این وسائل جدید تشخیص هویت، یا به عبارت دیگر ماهیت جنین وجود نداشت مشخص نبود، با یک آثار و قرائنی می‌گفتند که این پسر است یا دختر، زنها در میان خودشان یک قرائنی داشتند حالا گاهی درست در می‌آمد، گاهی اشتباه بود، گرچه اینها هم خیلی دقیق نیست، اشتباه هم دیده شده است علی‌کل حال در یک جایی بودیم یک مخدره‌ای حامله بود و قرار بود یک ماه دیگر زایمان کند. صحبت این بود که این پسر است یا دختر یا اسمش چه خواهد شد. یک شخصی آنجا بود طفل هم بود، گفت: این بچه پسر

است و وقتی هم که دنیا می‌آید، اسمش را مصطفی می‌گذارند. حالا یک ماه مانده بود به اینکه به دنیا بیاید! بعد دنیا آمد، پسر بود و در اسمش اختلاف بود. بالاخره بعد از اختلافات زیاد قرار بر این شد که به یک شخصی مراجعه بشود و آن شخص اسمش را مصطفی گذاشت. حالا این از کجا فهمید؟ این قضیه و نظائر این قضیه بسیار دیده شده است و یک مسئله متعارفی است.

برای خود من هم در دوران طفولیت اتفاق افتاده است؛ بسیاری از قضایایی که بعداً باید اتفاق بیافتد من در خواب می‌دیدم و حتی بعضی از اوقات مرحوم والد می‌خواست از ما پنهان کند و ما قضیه را لو می‌دادیم! در بسیاری از موارد فرض کنید ایشان می‌خواستند یک مسافرتی بروند، بلیط هم گرفته بودند، کسی هم خبر

نداشت، حتی والده ما هم خبر نداشت! از چند روز قبل من می‌رفتم به والده می‌گفتم: آقا جان روز یکشنبه می‌خواهند بروند کربلا، بلیطشان هم آنجاست. این یک مسئله متعارفی بود و خیلی باعث تعجب نیست، همه بچه‌ها دارند کم و زیاد دارد، بعضی‌ها بیشتر نسبت به این قضیه حساس‌تر هستند، بعضی‌ها کمتر هستند.

این کیفیت اختلاف بین افراد از نقطه نظر اتصال به مثال؛ چون این قضایا به مثال و ملکوت سفلی برمی‌گردد؛ ملکوت علیا و اینها یک مسائل دیگری دارد که برگشتش به عوالم معناست، اما از نقطه نظر تمثیل صورت و اشراف به صور و قضایا و حوادث آینده یا گذشته، این نحوه اتصال در افراد متفاوت است و این هیچ دلیلی بر بالا بودن یا پایین بودن شخص نیست که حالا کسی که نسبت به این مسئله اشراف دارد، دارای ارتقاء و رشد روحی و نفسی واقع شده، یا آن کسی که واجد این مسائل نیست در یک مرتبه پایین‌تری است، نه، این قضیه این‌طور نیست. همان‌طوری که خصوصیات ظاهری افراد با هم تفاوت دارد، خصوصیات باطنی افراد در اشراف بر مسائل عالم مثال و عالم برزخ هم متفاوت است.

قبلاً خدمت رفقا عرض کرده بودم که یک نفر آمده بود پیش مرحوم آقا و راجع به یک موقعیت خاص مرحوم آقا خبر داده بود، درحالتی که از نقطه نظر عرفان بین حالات ایشان و حالات عرفا و اولیاء خدا تفاوت، تفاوت فاحشی است، اما در آن مرتبه‌ای که آن شخص وجود داشته، توانسته آن موقعیت ایشان را در همان مرتبه ادراک کند و چون بالاتر از آن مرتبه نبوده، نتوانسته از علل این موقعیت و این مرتبه اطلاع پیدا بکند، لذا بر ایشان اعتراض کرده و این را یک نقصی پنداشته درحالی که مطلب از اینها بالاتر بوده است. این یک خصوصیتی است که افراد نسبت به این مسئله پیدا می‌کنند.

البته خود افراد در ارتباط با این مسئله دارای حالات مختلفی هستند؛ بعضی‌ها آنچه را که واقع شده و هست ولو در رتبه‌های مختلف، او را مشاهده می‌کنند. بعضی‌ها نفسشان، صورت‌مانند واقع را برای آنها مجسم می‌کند و آنها تصور می‌کنند این واقعیت دارد. بسیاری از پیشگویی‌هایی که افراد می‌کنند و برخلاف از آب درمی‌آید به خاطر همین مسئله است که تصور می‌کنند که حالا فرض کنید که فلان خواب را دیدند درست بوده، این خوابی که الان می‌بینند این هم درست است! و بسیاری از خطراتی که برای سلاک پیدا می‌شود همه به همین جا برمی‌گردد. یعنی از نقطه نظر ارتباط با عالم مثال و برزخ و ملکوت، نسبت به بعضی از مسائل اشراف پیدا می‌کنند و مطلع می‌شوند و گمان می‌کنند مطالبی را که در این زمینه بدست آورده‌اند مانند اینهاست و لذا می‌آیند و به او ترتیب اثر می‌دهند و

گمراه می‌شوند.

از جمله افرادی که چون بدون استاد خواسته بود قدمی بردارد و حالاتی پیدا بکند و به همین مسئله مبتلا شد، همین شخصی است که در بعضی از کتب از او به عنوان استاد اخلاق اسم برده می‌شود! مرحوم حاج ملاآقا جان زنجانی از افرادی است که من دیدم در این کتبی که اخیراً نوشته شده و در کوچه و خیابان خیلی پراکنده هست، از ایشان به این نکته و به این خصوصیت تعبیر آورده می‌شود که استاد اخلاق و مرد راه رفته و دستگیر و کذا و کذا و مسائلی که در این زمینه هست. ایشان از جمله افرادی است که راه او مورد تأیید نیست و

با راه بزرگان و اولیاء و عرفا تفاوت دارد. زیرا ایشان سر خود به بعضی از اعمال دست زد و همان طوری که از کلمات ایشان پیداست و منکر دستگیری استاد و کفایت توسل به ائمه را در محاورات خودشان پیشنهاد می‌کنند، خود ایشان به همین مسئله مبتلا بودند. یعنی ایشان دارای حالاتی بود و این حالاتش چه بسا بعضی‌ها درست بود، بعضی از مشاهداتش درست بود و چون این مشاهدات و حالات زیر نظر یک شخص خیبری قرار نگرفته بود، این موجب می‌شد که نفس در بعضی از مراتب مکاشفه و تمثل، صورت غیر رحمانی را به جای رحمانی بگذارد و شیطان از دریچه تصویر و تمثل صور جاذبه به این موقعیت، جنبه روحانی و جنبه رحمانی بدهد. ایشان راه افتاده بود و تصور کرده بود نایب امام زمان علیه‌السلام است و باب امام زمان علیه‌السلام است، مردم را دعوت به سوی حضرت می‌کرد از این ده به آن ده، از این شهر به آن شهر، همه مردم را دعوت کرده و آشوبی به پا کرده بود که حضرت می‌خواهند ظهور کنند! حضرت می‌خواهند ظهور کنند! مردم چه نشسته‌اید؟ در خواب غفلت گرفتار هستید! برخیزید! چه کنید، راه بیافتید! و اگر یک فردی با او مقابله می‌کرد یا اعتنا نمی‌کرد، با او برخورد می‌کرد و همین‌طور به این کیفیت ادامه داد.

ببینید! اینکه الان می‌آید و این ادعا را می‌کند یک منشأیی دارد، یک علتی دارد. آن علت چیست؟ ادراک باطن است. بالاخره باطن او، او را تحریک برای انجام این عمل می‌کرد، از سر خود که این کار را نمی‌کند. حال، آن باطن در چه موقعیتی قرار دارد؟ آیا موقعیت باطن واقعاً اشراف به واقع است؟ که امام زمان به کسی دستور نمی‌دهد! پس این باطن ناشی از تسلط شیطان بر این نفس و به‌کارگیری این نفس به واسطه تجمیل و تصویر صوری است که بتواند این را گول بزند. صورتی را برای این بوجود بیاورد، خصوصیات را برای این بوجود بیاورد که همچون مطالب راست و درستی که قبلاً اتفاق افتاده، او را هم راست می‌پندارد، او را هم صحیح می‌پندارد. به دنبال مطلب می‌رود درحالی که اصلاً بین او و بین مسئله کجا، چه تفاوتی وجود دارد؟! چه ارتباطی با هم وجود دارد؟! اصلاً ارتباط وجود ندارد! و بعد می‌آید و در مقام واقع می‌شود و معارضه می‌کند، با افراد دیگر معارضه می‌کند!

همین شخص، به واسطه تسلط همین افکار و آثاری که بر او بود، از طرف همان مأموری که او را امر کرده بود دستور پیدا کرد فلان شخص که جزء معارضین است او را اصلاً اعدام کند. که این الان جلوی ظهور حضرت را گرفته است، این الان باعث شده که حضرت ظهور نکند! و کمر به قتل این بیچاره بسته بود! این بیچاره‌ای که گفته بود برو پی کارت این حرفها چیست؟! زمان ظهور چیست؟!

گفتند نه! این باید اعدام شود، این اصلا مانع است، این نمی گذارد! این مردم را تحریک می کند! و می خواست او را اعدام کند که لطف و عنایت سیدالشهدا علیه السلام در یک قضیه ای که مرحوم آقا رضوان الله علیه برای من نقل کرده بودند شامل حال او شد و او را متوجه کرد. بعد متوجه شد که تمام این افکار و این مکاشفات و این صور و این اعمالی که الان به دنبال او بود و دیگران را ملزم به رعایت اینها می کرد، تمام اینها از شیطان بوده است. وقتی که می رود در کنار یک چشمه ای می نشیند و به مسائل فکر می کند و از این قضیه ای که می خواسته اتفاق بیافتد، همین طور در تفکر بوده، یک مرتبه شیطان بر او مجسم می شود و می گوید: خوب سرت را کلاه گذاشتم! و این به واسطه توسلای بود که به سیدالشهدا علیه السلام داشته و برای او دستگیر شد.

اما چون نفس او و حال او در تحت تربیت استاد نبود، این مسئله تا آخر عمر همراه او بود. مطالبی که انجام می شد همراه او بود؛ من جمله فرض کنید که از کارهایی که ایشان انجام می داد اینکه به مجلس سیدالشهدا علیه السلام خیلی احترام می گذاشت، این به جای خود محفوظ. وقتی که ایشان صحبت می کرد همه را منقلب می کرد، چه می کرد. اما اگر یک قضیه غیرعادی در مجلس اتفاق افتاده بود و می خواست اتفاق بیافتد، این شخص پا فشاری می کرد و آن مسئله را می خواست افشا کند. فرض کنید که یک شخصی یک خلافی کرده و بعد آمده در این مجلس شرکت کرده، بلند داد می زد: ای کسی که فلان خلاف را انجام داده ای از مجلس سیدالشهدا برو بیرون! حالا جمعیت، دو هزار نفر، هزار نفر نشستند، یک بیچاره ای هم آمده در اینجا، حالا یک خلافی کرده، حالا کرده که کرده! چرا آبرویش را می خواهی ببری؟! این مرام پیامبران است؟! این مرام ستارالعیوبی است؟! این مرام، مرام ائمه است؟! قضیه این طور بوده؟ و بعد اگر شخص ترتیب اثر نمی داد، رها نمی کرد! بلند می شوی یا بگویم؟! این قدر تکرار می کرد، تا آن شخص با حالت خجالت و شرمندگی ... و اگر نه می گفت، تویی آی آقایی که فلان جا نشسته ای! تو دیشب فلان کار را نکردی؟! دیروز نکردی؟! دروغ نگفتی؟! بلند شو بیا بیرون! مجلس ما را مکدر کردی، مجلس سیدالشهدا را مکدر کردی! باید خارج بشوی!

کدام امام حسین راضی هست تو بیایی منبرش را به این کیفیت بروی؟! کدام امام حسین راضی است که تو بیایی آبروی یک مؤمن را ببری؟! کدام امام حسین راضی هست که تو بیایی مجلسش را با این حرفهای دنی و غیر متعارف که از یک انسان عادی که با یک اخلاق متعارف در اجتماع زندگی می کند، تو بیایی اینجور بخواهی آبروی مردم را ببری؟! با این الفاظ می خواهی بگویی؟! آن امام حسین به کمرت بخورد! چه کسی گفته بیایی ... اینها برای چیست؟ برای همین نکته است. اختلاط بین مشاهدات شیطانی و مشاهدات رحمانی انسان را به اینجا می رساند که آن معیار را از دست می دهد، آن ملاک و مایز بین حق و باطل را از دست می دهد.

بله، بزرگان هم این چنین بودند، ولی چه جور؟ با هزار نکته لطیف و با هزار ظرافت! الان این مطلب به ذهنم آمد نمی دانم خدمت رفقا عرض کردم یا نه، علی کل حال می گوئیم، علی الله! یکی از رفقای که قبلاً ما بیشتر با آنها حشر و نشر داشتیم، آوازه موقعیت و مطالب مرحوم والد رضوان الله علیه را شنیده بود به قصد تشرف و زیارت علی بن موسی الرضا و در ضمن هم زیارت مرحوم آقا از یکی از شهرستانها به مشهد آمده بود خودش برای من قضیه را تعریف می کرد شب زیارت علی بن موسی الرضا را کرد و شنیده بود که صبح در منزل ایشان مجالس روضه است. وقتی آمده بود که آن مجلس

تمام شده بود و همه رفته بودند، یک عده کمی بودند برای تنظیف و بقیه رفته بودند. صبح که می خواست بیاید از خواب که بلند می شود متوجه می شود که احتیاج به حمام دارد، اما می گوید اگر من بخواهم بروم طبعاً مجلس منقضی می شود و دیگر موفق به زیارت ایشان نمی شوم، با همان حال می آید در منزل در کنار می نشیند و همه رفته بودند و وسایل چای و اینها هم تمام شده بود. در دلش شروع می کند با خودش غر زدن، ای بابا! آمدیم اینجا کسی یک چای هم جلوی ما نگذاشته!

گفت همین که من داشتم با خودم این را می‌گفتم که این چه وضعی است؟! این چه روضه‌ای است؟! این چه آقایی است؟! ما تعریفش را شنیدیم، آمدیم اینجا یک چای هم به ما ندادند! حالا روضه تمام شده که شده! یک دفعه دیدم در اتاق باز شد، آقا بیرون آمدند. آمدند در گوشش گفتند: این دفعه خواستی بیایی اینجا اول غسل کن بعدا بیا. آقا یک چای هم برای ایشان بیاورید!

این روش، روش بزرگان است. بله! می‌آید مطلب را تذکر می‌دهد، ولی دیگر آبرویت را جلوی بقیه نمی‌برد. میز بین حق و بین باطل با ملاک‌های انسانی و بشری و فطری که مطابق با وجدان، مطابق با عقل و مطابق با سیره و سنت بزرگان است در افرادی که آنها در تحت تربیت هستند قرار می‌گیرد. چرا بزرگان این قدر تأکید می‌کنند بر اینکه انسان باید نیاز به استاد داشته باشد برای چه؟ برای همین مسائل. حالا این چیزی نیست! چرا این قدر بزرگان تأکید می‌کنند برای اینکه انسان نمی‌تواند سر خود عملی را انجام بدهد؟

امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: ذَلَّ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يَرْشِدُهُ^۱ کسی که دارای ملکه حکمت است، کسی که دارای حالت میز بین حق و باطل است، کسی که دارای میزان و شاغول سنجش خطا و صحت است. اگر شخصی بدون مشورت و بدون ارتباط با این فرد بخواهد حرکت کند به گمراهی می‌افتد. چرا به گمراهی می‌افتد؟ برای همین مسئله؛ برای اینکه نفس دارای صور مختلف و حالات مختلفی هست که یک در هزار آن بر ما منکشف است، نهصد و نود نه تایش از ما مخفی است، بسیاری از موارد از ما مخفی است. انسان وارد می‌شود عمل می‌کند و بعد به اشتباه می‌افتد و بعد می‌گویند: نگاه کنید ببینید! اگر این صحیح است پس چرا باید این طور باشد؟ خب این به راه نرفته است.

بنابراین، صرف اطلاع داشتن بر عالم مثال موجب کرامتی نیست که حالا فرض کنید که دیده شده آقا فلان شخص از نیت خبر می‌دهد! فلان شخص از فردا خبر می‌دهد! در کتاب‌ها می‌خوانیم به منزل فلان کس رفتیم و گفت: آقا چرا در منزل دعوا کردی؟ با اهل بیت دعوا کردی؟ با خانمت دعوا کردی؟ بعضی از اینها صحیح است و به واسطه ارتباط با عالم مثال این مسئله منکشف می‌شود، اما در همه اوقات قضیه این طور نیست باید شخص کامل باشد، باید شخص به همه علل و اسباب طولی در مرتبه تقدیر و مشیت وارد باشد تا بتواند سلسله را تا آخر نگاه کند، نه یک مقدار. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: خواب دیدن دلیل بر رشد نیست، چه بسا دلیل بر هبوط است، دلیل بر ضعف است! و

^۱ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۹: هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يَرْشِدُهُ وَ ذَلَّ مَنْ لَيْسَ لَهُ سَفِيرٌ يَعْضُدُهُ.

خواب ندیدن هیچ وقت دلیل بر توقف نیست، چه بسا دلیل بر رشد است. مراتب مختلفی که انسان طی می‌کند آن مراتب مختلف در هر مرتبه‌ای یک اقتضایی دارد؛ چه بسا یک شخص دارای مشاهداتی باشد، وقتی ترقی می‌کند آن مشاهدات دیگر از او گرفته می‌شود دیگر چیزی ادراک نمی‌کند. بعد دوباره به یک مطلب می‌رسد، نحوه مشاهده تغییر پیدا می‌کند و چه بسا شخص در یک مرتبه‌ای دارد رشد می‌کند به واسطه خطاهایی که مرتکب می‌شود پایین می‌آید و وقتی پایین می‌آید، می‌بیند عجب! چه مشاهداتی شروع شد! این طرف آن طرف! خیال می‌کند دارد رشد می‌کند و همین او را زمین می‌زند! الان نمی‌بایست این مطالب برای او روشن بشود.

لذا بسیاری از افراد در ارتباط با بنده راجع به این مسئله سؤال کردند فرض کنید که چرا ما کم مشاهده می‌کنیم؟ چرا مطلب این طور است؟ در فلان جا بودیم این طور می‌دیدیم، وقتی که مراجعت کردیم دیگر این فیوضات از ما گرفته شد. در آنجا دارای یک همچنین مسائلی بودیم، یک همچنین حالاتی داشتیم، الان فرق کرده است. هیچ کدام اینها دلیل بر رشد نیست مگر اینکه مشاهدات انسان از طریق صوری و تصویر به مشاهدات معنا برسد که از او تعبیر به مشاهدات روحانی و یا مشاهدات بدون صورت و یا مشاهدات عقلانی می‌شود. در آنجا آن مشاهدات موجب نزول و هبوط نیست. لذا بسیاری از افراد در این مطلب گیر هستند.

اعمالی را که انسان انجام می‌دهد قطعا و به‌طور یقین و متأكد، هر عملی آن اثر خاص به خود را که به واسطه آن اثر خدای متعال الزام کرده، بر نفس انسان باقی می‌گذارد. اما این دلیل نمی‌شود بر اینکه انسان آن اثر را مشاهده کند، این دلیل نمی‌شود بر اینکه انسان آن اثر را ببیند. چرا؟ چون اثر یک اثر نفسانی است و نفس دارای مراتب مختلف ملکوت و برزخ و مثال و بالاتر است. ارتباط انسان با آن عوالم، موجب بروز و ظهور این اثر در آن عالم و آن مرتبه است. اگر انسان به واسطه خصوصیت شاکله‌ای و خصوصیت جنبه‌های نفسانی که دارد، ارتباط او با آن عوالم برزخ و مثال کم باشد که این دلیل بر نقص نیست نمی‌تواند به این زودی زود آن آثار را در درون خود بفهمد. بله، کسی که خبیر باشد تشخیص می‌دهد که این عمل الان در این، اثر گذاشته یا نگذاشته است. کسی که وارد باشد متوجه می‌شود الان در چه مرتبه‌ای هست، این چه آثاری برایش مترتب است. و بسیاری از مسائل از اینجا نشأت می‌گیرد؛ توفیقاتی را که انسان پیدا می‌کند، خود انسان خبر ندارد که این توفیقی که الان پیدا شد برای چیست؟ برای آن کاری است که دیروز کرده، یا اینکه به عکس، اگر خطایی انجام بدهد یک توفیقی از او فوت خواهد شد، علتش را نمی‌تواند پیدا کند. این به واسطه آن خطایی است که کرده است. حتی یک خطور خطا و از روی اشتباه موجب می‌شود که سلب توفیق از بیداری شب از انسان بشود. بارها این مطلب را بزرگان فرموده‌اند؛ یک خطور، این قدر اثر می‌گذارد! چه برسد به اینکه انسان به کارهای خلاف و خطا و بدون توجه بخواهد پردازد، آنها چه خواهند کرد؟!

تمام کارهایی را که ما داریم انجام می‌دهیم و تمام مسائلی که ما با او در جریان هستیم، همه آنها به واسطه حلقه‌هایی زنجیری بهم پیوسته است به طوری که یک عمل از این اعمال نمی‌تواند از این دایره زنجیروار خودش را به کنار بکشد. تمام نیات ما در همه مسائل ما دخالت دارد، کلماتی که ما می‌گوییم و صحبت‌هایی که بین هم می‌کنیم، تمام اینها در مطالبی که برای ما خداوند تقدیر کرده اثر

دارد. یک دل شکستن در توفیقات ما اثر بسیار سلبی و منفی دارد. یک آزردن یتیم در توفیقات ما بسیار اثر منفی و اثر سلبی دارد، یک خلاف گفتن و کتمان حقیقت کردن انسان را از بسیاری از توفیقات محروم می‌کند. تمام کارهایی را که ما انجام می‌دهیم همه اینها مانند دانه‌های زنجیر در کنار هم پیوسته شده، یکی از اینها بیاید بیرون آن رشته از بین می‌رود.

یک اتومبیل چند قطعه دارد؟ چند قطعه باید روی هم سوار شود تا اتومبیل بخواهد حرکت کند؟ حالا من باب مثال انسان بگویم: این قطعه به این کوچکی که یک وسیله برقرسانی هست این یک قطعه را نداریم.

این اتومبیل یک تن وزن دارد، این قطعه ده گرم هم وزن ندارد، قطعه را برمی داریم این یک تن می خوابد! همین یک قطعه کوچک که برداشته می شود دیگر یک تن بلافایده می شود، آهن می شود. کارهایی را که انسان انجام می دهد تمام این کارها روی مسائل و توفیقاتی که بعد می خواهد اتفاق بیافتد، بدانیم یا ندانیم اثر مستقیم و غیرقابل انکاری دارد. اگر تا حالا نمی دانستید از حالا دیگر بدانید! یعنی یک خطوری که به ذهن ما می آید آن خطور در توفیقی که باید برای ما پیدا بشود یا سلب توفیقی که باید از ما بشود اثر دارد! یک تو گفتن اثر دارد، یک بی احترامی اثر دارد، یک آزدن مؤمن اثر دارد، خلاف یک عمل، عمل کردن اثر دارد.

آن قدر این عالم، عالم دقیقی است. مگر مرحوم آقا در کتابشان ندارند؟ نمی دانم در کتاب روح مجرد است یا انوار ملکوت؟ داستانی که یک شخصی دیده بود ایشان حالشان خوب نیست که رفته بود دعا کرده بود. در انوار ملکوت است؟ من این طور به نظرم می رسد ظاهراً هنوز از عراق مراجعت نکرده بودند، با استادشان مرحوم آقای حداد و با بعضی از دوستان و شاگردانی که با ایشان حشر و نشر داشتند ارتباط داشتند. می فرمودند: یک روز من در بغداد داشتم حرکت می کردم فرزندم اخوی بزرگتر از ما که در آن موقع دو سه ساله بود دستم بود، او یک چیزی خواست و نمی خواستم به او بدهم، محکم زدم روی دستش گریه کرد و مسئله تمام شد. بعد از یکی دو روز که یکی از دوستانشان را دیده بودند می گفتند: فلانی، دو روز پیش دیدم در فلان وقت در فلان ساعت، یک مرتبه تو در آسمان چهارم بودی به زمین سقوط کردی! چکار کردی؟! همان دقیقه! می گفت: تا دیدم شما این طور شدی رفتم در حرم حضرت ابوالفضل یا سیدالشهدا در آنجا بودم، دعا کردم خدا حالت را برگرداند.

یعنی یک خلاف! خُب بچه گریه می کند که گریه می کند، چرا انسان باید این طور بکند؟! چرا انسان باید این برخورد را بکند؟! به نحو دیگر و به طور دیگر با لطافت و با ظرافت می تواند او را منصرف کند. ما می گوئیم آقا یک بچه دو سه ساله است، عیب ندارد، یکی بزن تو سرش آرام می شود، ساکت می شود برود! نه آقا! یعنی چه بزن تو سرش؟! این بنده خداست! این امانت خداست! این حرفها چیست؟! هر کسی برای خودش حسابی دارد، هر کسی برای خودش کتابی دارد. حالا به خاطر اینکه فرزند شما شده هر کاری را می توانید بکنید؟! حالا چون این زن عیال شما شده هر ظلمی را می توانی روا داری؟! نه! این طور نیست! این هم که دیگر شعبده نبود چشم بندی که نیست، می گوید پیروز که در بغداد داشتی میرفتی چکار می کردی؟ حالا او می داند، آن کسی که او را می بیند، می داند متنها نمی خواهد ... من دیدیم تو در آسمان چهارم هستی یک مرتبه نزول کردی و زمین خوردی! چکار

کردی؟! یک عمل ساده، یک عمل کوچک، یک خطا که اصلاً همه ما تعجب می‌کنیم این هم اصلاً چیزی هست؟! خیلی مهم است آقا! خیلی باید مواظب خودمان باشیم، خیلی مواظب حرکات خودمان باشیم، خیلی مواظب سکناات باشیم.

راه دقیق است و عالم روی حساب؛ همان طوری که تمام نظام عالم ماده بر اساس ربط ریاضی دقیق، که یک میل از جای خود نباید حرکت کند. این کره زمین دور خورشید می‌گردد این طوری که امروزی‌ها می‌گویند ۳۶۰ روز هم طول می‌کشد! اگر قرار باشد در این حرکتی که می‌کند به اندازه یک میل از موقعیت خودش انحراف پیدا بکند فاصله چقدر خواهد شد؟ فوراً ضریب بگیرد! دارد حرکت می‌کند، با چه سرعت

دور خورشید می‌گردد، یک میل حرکت می‌کند یک دفعه در عرض ده دقیقه با سیاره مشتری برخورد می‌کند، هر دو متلاشی می‌شوند. این نظام همان طوری که با این کیفیت دارد حرکت می‌کند، همین‌طور آن عوالم معنا هم با همین نظام دارد حرکت می‌کند. دقیق، آدم نماز می‌خواند، می‌بیند حال ندارد. آدم می‌خواهد روزه بگیرد، می‌بیند روزه برایش فایده ندارد. آدم می‌خواهد قرآن بخواند می‌بیند نمی‌فهمد، توجه ندارد! خُب یک نگاه به عقب بکن! ببین چه کردی! ببین امروز با بچه‌ها چطور برخورد کردی! ببین امروز با عیالت چطور برخورد کردی! ببین امروز با مشتری چطور برخورد کردی! با رفیقت چطور برخورد کردی! فلان حرف را زدی، فلان کار را انجام دادی! این را می‌گویند مراقبه، مراقبه یعنی این. یعنی انسان خود را در یک وضعیتی قرار بدهد که از خود حساب بکشد. مطلب را آن طوری که می‌بیند باید انجام بدهد البته تا حدود امکان، ما نمی‌گوییم صد در صد، تا آن مقداری که بتواند تا آن مقداری که قدرت دارد.

لذا بزرگان در این ارتباط می‌فرمودند: مشاهده و عدم مشاهده دلیل بر رشد نیست. حتی این کلام را من هم از مرحوم آقا و همین‌طور از مرحوم آقای حداد شنیدم که می‌فرمودند: اتفاقاً کسانی که دارای مشاهده کمتری هستند کمتر در معرض موانع و انحراف و خطر قرار می‌گیرند تا آنهایی که دائماً در حال مکاشفات هستند. و شاگردان مرحوم آقا رضوان الله علیه هم دارای همین مراحل مختلف بودند؛ بعضی‌ها مشاهده نداشتند و بعضی‌ها کم و بیش دارای مراتب مختلف بودند. اتفاقاً خود مرحوم آقا از زمره افرادی بودند که مشاهداتشان کم بود! یعنی در آن مراتب عبودیت و مراتب سلوک هرچه مشاهده کمتر باشد نفس مستقیم‌تر و محکم‌تر و متقن‌تر و از خطر به دورتر و در قوای عقلانی محکم‌تر می‌تواند انجام بدهد؛ زیرا به واسطه مشاهداتی که برای انسان در راه پیدا می‌شود نفس خواهی نخواهی به صورت تمایل پیدا می‌کند. به به! امروز چه دیدیم! منتظر است که فردا هم صورت دیگری بیاید، اگر یک دفعه نیاید می‌گوید، نشد! چرا این‌طور شد؟ چرا امشب خواب ندیدیم؟! چرا امشب فلان شخص را ندیدیم؟! چرا امشب فلان قضیه را مشاهده نکردیم؟! چرا امشب این ادراک را نکردیم؟! همین‌طور نفس از آن موقعیت استقامت خودش کم‌کم تمایل پیدا می‌کند و به یک موقعیت مجازی می‌رسد. این آن خطری است که این‌گونه افراد را تهدید می‌کند.

البته همان طوری که عرض کردم این مسئله دست آنها نیست‌ها! اگر آنها در تحت تربیت یک شخص خبیر و کارشناس به مسائل نفسانی باشند برایشان خطری پیش نمی‌آید، ولی در معرض خطر بودن این افراد بسیار بیش‌تر است از آنهایی که ... لذا من در جواب دوستانی که این مطلب را

سؤال کردند در عرض این یک ماهی که ظاهراً به این مطلب می‌پردازیم گفتم: خدا به شما شانس داده تازه، که انسان نسبت به این مطالب اطلاع ندارد!

اما نتیجه در کجا ظاهر می‌شود؟ مرحوم آقا و بزرگان همیشه بر این مسئله تکیه داشتند؛ قضیه سلوک و تأثیرات سلوک بر نفس، مانند قضیه کندن زمین می‌ماند. بزرگان همیشه این مطلب را مثال می‌زدند: برای کندن چاه آب یک وقتی شما فرض کنید در بعضی جاها هست یک متر انسان بکند به آب می‌رسد، بعضی جاها دو

متر، همین‌طور زیادت‌تر تا چاه‌هایی که عمیق است و در بعضی از اینها، آن شخص حفار به سنگ‌هایی برخورد می‌کند و کندنش مشکل می‌شود و به زحمت و تعب زیاد می‌افتد. این مسئله به این تشبیه شده و این قضیه برای بسیاری از بزرگان اتفاق افتاده که اینها وقتی که این سنگ را می‌کنند با بسیاری از مشکلات برخورد می‌کنند. چه بسا آن‌قدر این سنگ فرض کنید که استحکام دارد که این ضربات متوالی به این راحتی و سادگی نمی‌تواند تکه‌هایی از آنها را بردارد، اتلاف وقت زیاد موجب یأس آنها از ادامه این عمل خواهد شد. علی‌کل‌حال با زحمت زیاد وقتی که این قشر از سنگ و این لایه را می‌کنند همین‌که این کنده می‌شود و این حفره پدید می‌آید، مانند چاه‌های آرتیزین یک مرتبه فوران می‌کند و این آب بالا می‌آید. این آبی که الان فوران کرده بالا آمده نتیجه یک ضربه و دو ضربه نیست، نتیجه یک ماه ضربه‌ای است که وارد شده است. یعنی هر یک ضربه‌ای که بر این لایه وارد شده یک مقدار به این آب و فوران آب کمک کرده، نه اینکه فقط آن ضربه آخر. تمام این زحمات همه به یک طرف و پوچ، همان یک ضربه آخری که می‌خورد به این لایه و این شکافته می‌شود آن مؤثر است! طبعاً این‌طور نیست.

بزرگان اخلاق، اعمالی را که سالک در دوران زندگی انجام می‌دهد تشبیه به ضرباتی کرده‌اند که حفار بر این لایه محکم برای رسیدن به آب انجام می‌دهد. از جمله این افراد، مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی بود. دو مرتبه من این داستان را از مرحوم آقا راجع به آخوند ملاحسینقلی شنیدم. مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی فردی بود که در عالم عرفان و تربیت ضرب‌المثل است؛ یعنی از نقطه نظر طی مراتب فنا و بقا و حیازت همه مراتب و عوالم از معدود افرادی که به او اشاره می‌شود و اسم او به میان می‌آید مرحوم آخوند ملاحسینقلی بود. از نقطه نظر دستگیری و استادی در دستگیری، آخر استاد داریم تا استاد! یکی به یک نحو می‌تواند دستگیری کند به یک قسم راه ببرد، آن دیگری به انحاء دیگر کیفیات دیگر، راههای مختلف. مثل اینکه فرض کنید که چطور تعلیم و تربیت و آموزش دارای شیوه‌های مختلفی است، هر از چند گاهی یک شیوه منسوخ می‌شود و بعد شیوه جدیدی در آموزش و پرورش مطرح می‌شود، همین‌طور از نقطه نظر دستگیری، بزرگان و اولیاء خدا در کیفیت دستگیری و ارائه طریق دارای شیوه‌های مختلف و کاربردهای عملی مختلف بودند. از زمره افرادی که از نقطه نظر استحکام در تربیت او را در صدر اول این اسامی قرار می‌دهند، مرحوم آخوند ملاحسینقلی است. از جمله افرادی که از نقطه نظر کثرت شاگرد، وقتی که رتبه بندی می‌کنند مرحوم آخوند ملاحسینقلی رتبه اول را دارد. ایشان سیصد شاگرد وارسته داشت؛ یعنی شاگردی که از مرتبه نفس

عبور کرده بودند یا اینکه مراتبی را طی کرده بودند و هیچ فردی در عالم اسلام مانند مرحوم آخوند ملاحسینقلی که این قدر شاگردان بالفعل داشته باشد البته مراتب فعلی هم تفاوت می‌کند! این قدر شاگردان مهذب و دارای نفس، داشته باشد نبوده است.

ایشان بعد از اینکه مراتب درس و تدریس و تدرّس و اجتهاد و فلسفه را طی می‌کند، با خود فکر می‌کند: ما این همه درس خواندیم، این همه زحمت کشیدیم، مطالب را یاد گرفتیم، اندوخته‌ای را در نفس خود برقرار کردیم، ولی درونمان عوض نشد، در ذهنمان مطالبی اندوخته شد ولی در وجود خود ما نسبت به مطلب چیزی احساس نکردیم. معرفتی را در درون خود پیدا نکردیم! بالاخره کم درس نیست! فلسفه خوانده،

عرفان خوانده، اجتهاد پیدا کرده، دارای مراتب مختلفه علمی بوده، بالاخره این مطالب چه تأثیری و چه احساسی در درون و در نفس باید ایجاد بکند؟! این مطلب نبود و ایشان در نجف بود. مرحوم آقا نقل می‌کردند: یک روز که مرحوم آخوند ملاحسینقلی وارد حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌شود، بیرون می‌آید و در همان ایوان طلا کنار می‌نشیند و متفکر و متألّم و متأثر از حالاتی که برایش پیدا می‌شود. متوجه می‌شود که باید به دنبال مطلب بگردد و مسئله را در جای دیگری پیگیری کند و مطلب را در جای دیگری جستجو کند. بدنبال استاد اخلاق می‌گردد تا اینکه به مرحوم سید علی شوشتری می‌رسد و در خدمت ایشان بوده و همین‌طور ادامه می‌داده است. عبارت ایشان (مرحوم آقا) این بود: بیست و دو سال به تهذیب نفس می‌پردازد! نه یکی دو سال‌ها! بیست و دو سال به تهذیب نفس و مراقبه و اتیان و انجام عبادات و دستورالعمل‌های سلوکی می‌پردازد. می‌بیند نه! باز هم چیزی نفهمیدیم! این همین قضیه هست‌ها! این همین که عرض کردیم است. البته در اینکه احساسی در خود می‌کند، مطلب می‌فهمد، این‌طور نیست. ولی در اینکه بالاخره مطلبی برای او کشف بشود، انکشاف حقیقت باشد، پرده‌های جهل کنار برود و خود را در عالم دیگری ببیند که برای بعضی‌ها اتفاق می‌افتد، به این کیفیت نبوده است.

همین‌طور ناراحت در حرم امیرالمؤمنین در همان ایوان که می‌نشیند و متفکر نسبت به این قضیه بوده می‌بیند یک کبوتری آمد نشست در آنجا، یک تکه نان خشکی بود کنار، این کبوتر شروع کرد نوک زدن. هرچه نوک زد این آن‌قدر سفت بود که نتوانست خرد کند مایوس شد و رفت. بعد از مدتی دوباره برگشت، دوباره به او نوک زد، همین‌طور منقار می‌زد و نتوانست، دوباره رفت دوباره برگشت. مرحوم آقا می‌فرمودند ایشان می‌گفت: بیش از سی چهل بار این رفت و برگشت! می‌گفت من دیدم سی چهل بار این رفت و برگشت! بالاخره این را تکه تکه کرد. حالا می‌خواست برای بچه‌هایش ببرد برای جوجه‌هایش ببرد، قاعدتاً همین‌طور بود که می‌رفت و برمی‌گشت.

همان‌جا امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای او ملهم کرد راه سلوک این است دست نباید برداری! بیست و دو سال که چیزی نیست، دویست سال باشد! بیست و دو سال چیزی نیست. به چه چیزی می‌خواهی بررسی؟ به چه مطلب می‌خواهی بررسی؟ اگر به یک ریال و دو ریال است، یک روز و دو روزش هم زیاد است. تو می‌خواهی به یک سعادتت بررسی که روی آن سعادت تصور دیگری نمی‌شود کرد! تو می‌خواهی به یک مرتبه و مرحله‌ای بررسی که تخیل بالاتر از او برای کسی نمی‌شود! تو می‌خواهی به یک موقعیتی بررسی که انبیاء بزرگ الهی حسرت رسیدن به آنجا را داشتند! می‌فهمید

می‌خواهم چه چیزی بگویم؟! انبیاء بزرگ الهی می‌خواستند به آنجا برسند و نرسیدند! اما امت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اینجا خواهد رسید. بیست و دو سال زحمت کشیدی، چه کار کردی؟! چیزی نیست، بیست و دو سال که چیزی نیست! همان‌جا تصمیم خود را جد کرد که به مسئله ادامه بدهد و ادامه داد، یک مرتبه پرده برداشته شد، شد آخوند ملاحسینقلی! که الان در بین اساتید اخلاق و اساتید اولیاء ضرب‌المثل است.

مرحوم آقا بارها می فرمودند که راه خدا این قبیل است، این راه خداست. نه اینکه انسان امروز یک چیزی ببیند، امشب یک چیزی مشاهده کند، حالی برای او پیدا بشود، از مسئله‌ای خبر بدهد، افراد را به اشکال مختلف ببیند، از آینده خبر بدهد اینها نیست آقا! اینها نخودچی و آجیل و این مسائل پیش پا افتاده و خطرات و مانعات است. آن راه را شخصی می رود که در باطن خود مسئله را می محکم تر کرده باشد. بارها این مطلب را من عرض کرده ام که رفقا به مسئله خودشان نگاه کنند، ببیند در استحکام و در ثبات قدم خودشان و در موقعیت خودشان نسبت به دو سال پیش چقدر فرق کرده اند. نسبت به سه سال پیش چقدر فرق کرده اند؟ اگر سه سال پیش با آنها مطرح می شد که آیا حاضری این راه را در قبال این از دست بدهی، چقدر نسبت به این مسئله می اندیشیدند؟ الان چقدر می اندیشند؟ این مهم است! مسئله این است و الا، بله! اگر قرار باشد ...

یک شخصی رفته بود پیش یک شخصی گفته بود آقا ما چیزی نمی بینیم! گفت می خواهی چیزی ببینی؟! بله آقا! بالاخره یک چیزی مشاهده کنیم، ملائکه ببینیم. گفت امشب بخواب می بینی! شب خوابید اتفاقا خواب این چیزها را هم دید. فردا آمد و گفت چه شد؟ بالاخره دیدی خیالت راحت شد؟! بیا این هم دیدی دیگر! این چقدر به ایمان تو اضافه کرد؟! چیزی اضافه نکرده! از این مطالب و این گونه مسائل خیلی زیاد است آقایان! بسیار زیاد! راههایی هست مطالبی هست، اورادی هست، اذکاری هست، چیزهایی هست، این را اگر بگویند فلان. اینها همه اش مطالب پوچ (نه اینکه منظور پوچ) بی فایده و لغو است که راجع به این مسائل بارها صحبت شده است.

این مهم است که انسان از نقطه نظر موقعیت خودش در یک وضعیتی باشد که ببیند چقدر نسبت به راهش اهتمام دارد. اهتمام و علاقه او نسبت به مسیر و موقعیت بیش از دو سال پیش است یا کمتر شده؟ اگر کمتر شده، برود به فکر بیافتد. دست بردارد برود جای دیگر! الزامی نیست! این راه نشد راه دیگر، این موقعیت نشد موقعیت دیگر. یا اینکه نسبت به اعمال خودش تجدید نظر کند. اما اگر دید نه! در این وضعیت و در این موقعیت ثبات بیشتری دارد و در ضمن هم به مسائل عمل می کند، دیگر نگران چیست؟ این دارد کار انجام می شود! سلوک مثل قرص استامینوفن نیست که سرتان درد می کند، دو تا بخوری بعد پنج دقیقه هم خوب شوی! نه! بعضی از بیماریها نیاز به یک مداوا و یک دوز دو هفته دارد، سه هفته دارد، سه ماهه دارد. کم کم، کم کم این دارو همین طور اثر می گذارد تا اینکه اثر یک مرتبه منتفی می شود. بعضیها مثل دل درد است، سردرد است فرض کنید که یک سردرد عادی است، ریشه ای نیست. می گویند ما پنجاه نوع سردرد داریم. بعضیها ناشی از یک سردردهای

سرماخوردگی است، با یک قرصی، کپسولی ...

سلوک عبارت است از تغییر و دگرگونی در همه زوایا و در همه روزنه‌ها و دست‌کاری در همه مطالب. و این نیست که این‌طور انسان یک‌دفعه عوض بشود! باید طبق دستور عمل کرد. آن شخص آمده بود پیش مرحوم آقا می‌گفت آقا شما هر دستوری به ما بدهید من انجام می‌دهم ولی نسبت به فلان مسئله من نمی‌توانم، ضعیف هستم. راه نمی‌روی! آن‌وقت این شخص نتیجه‌اش چیست؟ نتیجه‌اش این است که در بعضی از موارد رشد می‌کند، اما در آن مسئله اساسی که آن مسئله قطع تعلق نسبت به مهمترین تعلقات است، نسبت به آنجا لنگ می‌زند و رشد نکرده و این یک خسارتی است. بعضی از افراد می‌آیند به ما می‌گویند آقا شما فلان مطلبی

را هرچه بگوئید، اما در فلان قضیه نسبت به ما یک قدری ارفاق کنید! بنده کسی نیستم که ارفاق کنم! می گویم آقا! این مطلب به خود شما برمی گردد! حالا بنده ارفاق کردم، اصلاً کلهش را ارفاق کردم. این نتیجه اش چیست؟! خودت ضرر کردی! شما باید به من بگویی که ارفاق نکن، نه اینکه به من بگویی ارفاق هم بکن. مثل اینکه یک بیماری برود پزشک هی بگوید آقا این آمپول را نده این قرص را نده! می گوید چه چیزی بدهم؟! کاغذ به تو بدهم؟! بالاخره باید بخوری خوب شوی دیگر! لذا تمام اعمالی را که یک سالک انجام می دهد این عمل اثر خاص خود را در کیفیت سلوک دارد.

من امروز می خواستم وارد تأثیر اعمال بر کیفیت راه بشوم که این مسئله ای که پیش آمد ظاهراً وقت را اشغال کرده و رفقا هم خسته شدند! و مسئله ناتمام ماند. البته چون حالم مساعد نبوده تا اینجا هم به نفس و همت رفقا ما مسئله را کشانیدیم. ان شاء الله اگر خدا توفیق بدهد در جلسه بعد تا حدودی به این مسئله می پردازیم.

صحبت ما در این بود که هر عملی را که انسان انجام می دهد یک اثر خاص خود را دارد. امام صادق علیه السلام می فرمایند: وَجُمْلَةُ اسْتِغَالِهِ فِي مَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَيَنْهَاهُ عَنْهُ. یک انسان باید تمام آن موجودیت رفتاری و کرداری و گفتاری و پنداری خود را بر اساس متابعت از اوامر الهی و از منهیات الهی قرار بدهد. چرا باید این طور باشد؟

در جلسات گذشته راجع به این قضیه صحبت شد که مسئله شرع یک مسئله تبعیدی و تقلیدی نیست که خدا همین طور گرفته نشسته، پایش را انداخته روی آن پایش، قلم هم بدست گرفته: چهار رکعت نماز بخوانید و یک ماه روزه بگیرید و این انفاق را باید بکنید، آن کار را نکنید و به پیغمبر بگوئید حالا برو این را به مردم بگو یک جوری سرشان گرم باشد و بالاخره توی این دنیا به یک نحوی مسئله را بگذرانند!

خدای متعال بر اساس حکمت بالغه خود که این موجود را بر وفق موازین ملکی و ملکوتی با این دو جنبه ملکی و ملکوتی خلق کرد برای تکامل هر جنبه از جنبه های ملکی و ملکوتی او، یک دستورالعمل داده است. عمل به هر دستورالعمل، او را در همان رتبه جلو می برد و عمل نکردن به هر دستورالعمل، او را در همان رتبه نگه می دارد و این مسئله فقط یک مسئله ظاهری نیست. در نواهی که خدای متعال انسان را نهی کرده، اعمال حرامی را که انسان را از آنها نهی کرده است، تمام اینها یک اثراتی دارد که آن اثر منفی را در رشد تکاملی انسان قرار می دهد. نگاه به زن نامحرم اثر منفی دارد؛ یعنی نفس را از آن مرتبه ای که دارد یک مرتبه برمی گرداند. انسان در نگاه به نامحرم آن موقعیت صفا و

خلوص و پاکی نفس خود را از دست می‌دهد. چقدر ما در روایات داریم که نسبت به این مسئله تأکید شده، این برای چیست؟ گتره که نیست! همین طوری که خدا نگفته آقا به زن نامحرم نگاه نکن! حالا مقصود از نگاه نکردن این نیست که انسان به بدن نامحرم نگاه کند. حتی به همین صورت، به همین صورت ظاهری هم که پوشیده است از نقطه نظر حجاب، همین حجاب اسلامی، به این هم نباید نگاه کند. اثر، اثر سوء دارد، اثر خودش را می‌گذارد.

رسول خدا نشسته بودند یکی از اصحاب یک جوانی بود، آمد از آن حضرت سؤال کرد گفت یا رسول الله چرا مسئله به این کیفیت است، چرا قضیه به این نوع است؟ ما در کنار شما نشسته ایم مطالب شما را می شنویم، خود را بین زمین و بین آسمان احساس می کنیم، روح خود را معلق می بینیم، با گفتار شما حالت نشسته روحانی و حالت مستی روحانی برای ما پیدا می شود، از همه تعلقات دنیا کنار می رویم، در آن حالت فقط به آن جنبه روحانی توجه داریم، با فردی که آمده تفاوت داریم، وجود خود و حقیقت خود را غیر آنچه که اول بود می یابیم، اما همین که از پیش شما خارج می شویم، چشمان به یک زن که می افتد، تمام آن حالاتی که پیش شما داریم از دست می دهیم! همه را از دست می دهیم!

حضرت چه فرمودند؟ لَوْ بَقِيتُمْ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَكَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ^۱ اگر بر آن حالتی که پیش من باشید مداوت داشته باشید و وقتی بیرون می روید زمام نفس را از کف ندهید و مواظب اعمال و رفتار خود باشید، آنچه را که من می بینم شما هم می بینید و آنچه را که من می شنوم شما هم می شنوید. این کلام، کلام رسول خداست! حضرت جدی گفته یا نه؟! حضرت می خواهد این را بفرماید که انکشاف این عوالم و باز شدن این مطالب اختصاص به من ندارد. یک عالم واقعی است، هر که وارد بشود می بیند، هر که وارد نشود نمی بیند. راهش هم این است. نمی خواهی ببینی نبین! من رسول خدا این راه را رفتم و رسیدم و الان دارم می بینم، شما هم برو و برس و ببین! و شرط دارد، راه دارد. اگر بر این حالت باقی بمانید آنچه را که من می بینم شما هم می بینید و آنچه که من می شنوم شما هم می شنوید.

جوان دیگر می آید خدمت رسول خدا: یا رسول خدا! تا زمانی که این زنان با این وضعیت در کوچه و خیابان های مدینه تازه آن طور نه مثل الان، آن زمان حرکت می کنند تو امید نداشته باش که روح ایمان در دل ما رسوخ پیدا کند. یک نظر! آن وقت الان، انگار نه انگار زن دارد صحبت می کند سیصد نفر هم همین طور دارند او را تماشا می کنند!

ان شاء الله در جلسه بعد خواهیم گفت که علل نزول احکام و ملاکات احکام متفاوت است. بعضی از این احکام اصلاً در زمینه نفس نشأت گرفته و تنزل پیدا کرده اند و این در مسائل مختلف فرق می کند. دلیل بر این مسئله این است که اگر يك زنی باشد مُقْعَدٌ، وَ الْفَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ ... النور، ۶۰

^۱ تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷۰: فیما رواه الجمهور عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: لو لا تمريج فی قلوبکم و تکثیر فی کلامکم لرأیتم ما أری و لسمعتم ما أسمع

زنهایی که اینها سنشان بالا رفته، سن های بالا، نود سال، صد سال، هشتاد سال و اینها خصوصیات جاذبه ظاهری را از دست داده اند که از آنها تعبیر می شود به عدم رغبت به نکاح. دیگر افراد، نسبت به آنها رغبت و توجهی برای ازدواج ندارند. نگاه کردن به آنها اشکالی ندارد. اشکال ندارد چادر هم سرشان نکنند، نکنند! اما بهتر است سرشان کنند، نه اینکه در صورتی که... يك وقت بلند نشوید بگویند آقا گفته همه چادرها را بیاندازید! نه! در صورتی که آرایش نکنند، خود را نیارایند، به صورت همین عادی، حالا اگر موهایشان هم دیده شود اشکالی ندارد. اینها زانی هستند که امیدی به نکاح و ازدواج دیگر وجود ندارد. آن خصوصیات را از دست داده، در جوانی دارای شکل و شمایل

بوده، اما بالاخره بعد از گذشت زمان، دیگر به این سن رسیده و آن حالات روحانی در او تقویت شده، نه! حالا فرض کنید موهایشان هم پیدا شود، اشکالی ندارد **لَا يَزُجُونَ نِكَاحاً** ... النور، ۶۰ اینها دیگر امیدی به نکاح ندارند.

خدا حفظ کند یکی از دوستان مرحوم آقا، یک وقتی در مشهد بودیم ایشان الان هم حیات دارد و من هم در مجالس خصوصی خیلی از ایشان خاطراتی نقل کرده‌ام بسیار فردی شوخ و بسیار پیرمرد زاهد و عابدی است. ایشان عیالش مریض می‌شود ظاهراً ناراحتی چشمی داشته و مرحوم آقا به ما می‌فرمایند: عیال ایشان را به بیمارستان امام رضا ببر، به فلان دکتر ببین مسئله شان چیست. ما آمدیم در منزل این بنده خدا دیدیم عیال ایشان اصلاً راه نمی‌تواند برود! اصلاً یک وضعی دارد! شاید تمام مرضها را این بنده خدا داشت! اولاً فلج بود، پایش چه بود، اصلاً قدرت نداشت، افتاده بود، سمین بود، قدرت بر حرکت نداشت، یک وضعی بود که اصلاً انسان تصور نمی‌کرد! حالا ما آنجا شبیه کردیم نشسته بودیم کنار، حالا کسی هم آنجا نبود. این بنده خدا که خودش شوهرش پیرمرد و اصلاً قدرتی هم نداشت، ایستاده بود. با یکی از دوستانی که رفته بودیم البته او هم از یکی از شهرستان‌ها بود، حالا فقط در آن منزل من و او بودیم. یعنی خود پیرمرد که نمی‌توانست این را بلند کند و این هم سنگین بود، اصلاً بنده خدا یک حال و ناله و سنش هم خیلی بالا بود و ما همین‌طوری احتیاط می‌کردیم، گفت: بابا بگیر سرش را، اینکه دیگر احتیاط ندارد! گفت: آقا! شبیه می‌فرمایید؟! اینکه دیگر شبیه ندارد! بگیر سرش را! به آن هم گفت: پایش را بگیر! خلاصه، دوتایی نتوانستیم بلندش کنیم. گفتیم: آقا لطف کنید شما هم بگیرید! این‌گونه افراد، آیه قرآن دارد حالا فرض کنید که موهایش دیده شود اشکالی ندارد.

علی‌کل‌حال، بالاخره وقت گذشت خودم خسته شدم دیگر! ان‌شاء‌الله امیدوارم خداوند اگر توفیق عنایت کند در جلسه دیگر راجع به تأثیر اعمال برای رفقا و دوستان با توجه به مطالبی که از بزرگان شنیده شده و آنچه را که از آثار بزرگان است مطالبی را عرض کنم. ان‌شاء‌الله همه موفق باشید و امیدواریم که خداوند متعال تمام اعمال و کردار ما را در راستای وصول به فعلیت خودش قرار بدهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد